



معشوق حقیقی گفته شده و در آن نه فصل است.
- باب سوم: در ذکر رباعیاتی که در باب جرم و تقصیر و نامه عمل و گناه و توبه گفته شده.
- باب چهارم: در ذکر رباعیاتی که در باب فضل و عطا و رحمت و عفو نامتناهی الهی و امیدواری گفته شده.
- باب پنجم: در ذکر رباعیاتی که در مناجات و از آن عالم گفته شده.

- باب ششم: در ذکر رباعیاتی که در شأن پیغمبر صلی الله و امیرالمؤمنین علیه السلام و نجف اشرف و کربلای معلّ و در شأن ائمه گفته شده و آن هفده فصل است.
- باب هفتم: در ذکر رباعیاتی که در باب علم و هوش و عرفان و مذهب جهل و نادانی و خموشی و در باب زاهد و واعظ و پیش‌نماز گفته شده و آن چهار فصل است.

- باب هشتم: در ذکر رباعیاتی که در ذمّ غرور و کبر و خودپسندی و خودنمایی گفته شده و در آن چهار فصل است.
- باب نهم: در ذکر رباعیاتی که در باب بخشش و کرم و اعانت و ذمّ بخل و طمع و حرص گفته شده و در آن پنج فصل است.
- باب دهم: در ذکر رباعیاتی که در باب ذمّ علاقه به دنیا و مدح بی‌تعلقی و منع هوا و هوس و جمع نشدن دنیا و آخرت با هم و عبرت گفته شده و در آن هفت

۱. برای شرح احوال و آثار وی، نک: عالم‌آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی، ج ۲، ص ۹۲۸؛ قصص الخاقانی، ولی قلی‌بن داود شاملو، ج ۱، ص ۲۰۵ تا ص ۲۱۲؛ فرهنگ سخنوران، عبدالرسول خیامپور، ج ۲، ص ۵۴۲؛ ریحانة الادب، مدرس تبریزی، ج ۳-۴، ص ۴۳۴؛ زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۲، ص ۵۵۵.
۲. نسخه‌ای از لطایف‌الخیال محمدصالح رضوی به شماره ۸۲۱۷ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود که دارای ۲۷۷ برگ است و در هر صفحه آن ۲۷ سطر کتابت شده است. البته گاهی سطور بعض صفحات کمتر می‌شود، چون بین ابیات شاعران گوناگون فاصله‌ای گذاشته شده است. خط نسخه نسخ معمولی است و کتابت آن بسیار پاکیزه و مرتب است. کاتب این نسخه ماده تاریخ کتابت آن را چنین ذکر کرده است:

خواهی از زین کتاب تاریخش شد «گل انتخاب» تاریخش که «گل انتخاب» سال ۱۱۰۴ را نشان می‌دهد (چهارده سال پس از مرگ مؤلف).

سی و سه رباعی تازه منسوب به کمال اسماعیل در دو جنگ رباعی

مهرداد چترائی

میرزا محمد صالح رضوی فرزند میرزا محسن نواب رضوی^۱ که هم خود وی و هم پدرش یعنی میرزا محسن نواب در زمان شاه عباس اول صفوی تولیت آستان قدس رضوی را برعهده داشته‌اند، سه جنگ شعر تدوین کرده است؛ در یکی از این جنگها که به لطایف‌الخیال موسوم است، اشعار شاعران فارسی را به ترتیب الفبایی جمع کرده و در دو جنگ شعر دیگر، رباعیهای شاعران فارسی را مرتب نموده است.

«لطایف‌الخیال»^۲ را که جنگی مفصل از ابیات برگزیده شاعران فارسی است و بیش از ۲۵ هزار بیت از شعر ۱۰۳۷ شاعر را در بر دارد، در نوشتاری دیگر همراه با فهرست شاعران آن جنگ به تفصیل معرفی نموده‌ایم و این سطور به معرفی دو جنگ رباعی محمدصالح رضوی و رباعیهای کمال اسماعیل در آن دو جنگ — که بیشتر آنها جزء رباعیات دیوان وی نیست — اختصاص دارد.

جواهرالخیال

این مجموعه رباعی به ترتیب موضوعی تدوین یافته است و در ۲۱ باب مرتب شده و هر باب دارای چندین فصل است:

- باب اول: در ذکر رباعیاتی که در معرفت‌الله گفته شده و در آن بیست و پنج فصل است.
- باب دوم: در رباعیاتی که در باب عشق و عاشقی و



فصل است.

- باب یازدهم: در ذکر رباعیاتی که در مذمت و شکوه از دنیا و فلک و چرخ و دهر گفته شده و آن ده فصل است.

- باب دوازدهم: در ذکر رباعیاتی که در مذمت خلق و مدح دوری از ایشان گفته شده و آن شش فصل است.

- باب سیزدهم: در ذکر رباعیاتی که در طریق سلوک با مردم و وضع زندگانی گفته شده و آن پنج فصل است.

- باب چهاردهم: در ذکر رباعیاتی که در مذمت جسم و آنکه جسم مانع ربط عبد است و آن چهار فصل است.

- باب پانزدهم: در باب جبر و اختیار و قضا و قدر خوف و رجا و در آن سه فصل است.

- باب شانزدهم: در ذکر رباعیاتی که هر یک از عالمی گفته شده.

- باب هفدهم: در احوال مختلف خود و شکوه از روزگار و زندگانی خود.

- باب هجدهم: در ذکر رباعیاتی از عالم موعظه و پند و آن سه فصل است.

- باب نوزدهم: در ذکر رباعیاتی که در باب پیری و افسوس بر جوانی و مرگ گفته شده و سه فصل است.

- باب بیستم: در ذکر رباعیاتی که در باب می و شراب و ساقی و حُسن و خط و خال و زلف گفته شده و ۲۵ فصل است.

- باب بیست و یکم: در ذکر رباعیاتی که به طریق تجنیس گفته شده.

مؤلف در این مجموعه، پس از پایان باب بیست و یکم، تمام رباعیها را بر اساس ترتیب الفبایی قافیه‌ها و با ذکر نام شاعر هر رباعی منظم کرده است؛ یعنی هم از نظر موضوع می‌توان رباعیها را جستجو کرد و هم از نظر ترتیب الفبایی قافیه‌ها.

تاکنون دو نسخه از جواهرالخیال شناخته شده است که یکی در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۲۹۸/۷ ش ۲۶۷ است که برگهایی از آغاز و انجام آن افتاده است و دیگر نسخه‌ای است در کتابخانه آیت‌الله مرعشی قم به شماره ۱۰۶۷۳ که مجموعه دو کتاب جواهرالخیال و معارج‌الخیال را در بردارد. در این مجموعه از برگ ۹۶ تا

برگ ۱۷۹ جواهرالخیال (با ترتیب موضوعی) و از برگ ۱۸۰ تا برگ ۲۴۶ همان رباعیهای مندرج در جواهرالخیال است که براساس ترتیب الفبایی قوافی (و بدون رباعیات مکرر) کتابت شده است.

از یادداشتی که در آغاز جواهرالخیال به عنوان مقدمه در یک صفحه آمده است، می‌توان پی برد که ظاهراً چند صفحه‌ای از ابتدای نسخه که شامل فهرست اسامی شاعران بوده است افتاده، چون پس از آن مقدمه یک صفحه‌ای چنین نوشته: «بدانکه این مجموعه مسّی به جواهرالخیال که اقل خلق‌الله، محمد صالح رضوی از میان رباعیات شعرابی که فهرست اسامی ایشان گذشت، انتخاب نموده ...»

همچنین در نظم و ترتیب رباعیات - که رباعیهای ذیل هر کدام از موضوعات دارای ترتیب الفبایی قافیه نیز هست - در همین مقدمه با ذکر مثالهای متعدد توضیح داده است و چنانکه خود گفته «... مدت‌های مدید اوقات صرف نموده و زحمت بسیار کشیده که این مقدار رباعی تحصیل و آنها را به این ترتیب مرتب گردانیده که بر صاحب‌صحبان آسان باشد...»

نکته بسیار مهم دیگر که کمتر در این گونه جنگها همانند دارد این است که وی رباعیات را با استفاده از نشانه‌های خاصی که خود وضع کرده است، ارزشگذاری نموده و در این باره چنین توضیح داده است: «... و بدانکه بر مقابل هر رباعی که دو نقطه گذاشته شده نشان آن است که معنی آن تأملی دارد و آنچه سه نقطه گذاشته شده اشاره به اشکال است و آنچه در میان چهار مصرع نقطه گذاشته شده نشان آن است که منتخب منتخب است...»

در اغلب صفحات این نشانه‌گذاری در تصویر نسخه به طور واضح معلوم نیست، ولی در مقابل بعضی رباعیها میتوان این علامتها را دید و همین شیوه مؤلف نشانه ذوق و شم شعری اوست.

معارج‌الخیال

این مجموعه نیز یک جنگ رباعی است که محمد صالح رضوی ترتیب داده است و تفاوت آن با جواهرالخیال در این است که رباعیات معارج‌الخیال بر اساس ترتیب الفبایی نام یا تخلص شعرای آن رباعیها تنظیم شده



است. چنانکه گفته شد، نسخه‌ای از این جنگ رباعی به همراه جواهرالخیال در مجموعه ۱۰۶۷۳ کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی قم نگهداری می‌شود؛ از ابتدای این مجموعه تا برگ ۹۶ در برگ‌برنده معارج‌الخیال است. در این جنگ به ترتیب الفبایی نام شاعران، پس از ذکر نام هر یک، رباعیهای منتخب آن شاعر ذکر شده است. نخستین شاعر این مجموعه «عنایت خان آشنا» و آخرین شاعر «یقین جرفادقانی» است. مؤلف برای دستیابی آسان‌تر به رباعیهای هر شاعر و در صورتی که رباعیهای شاعری متعدد بوده است، ترتیب الفبایی قافیه‌های رباعیات منتخب آن شاعر را رعایت کرده است.

از نکات دیگری که هم در این دو جنگ رباعی و هم در لطایف‌الخیال به چشم می‌خورد، اینکه، مؤلف این سه مجموعه، هر جا اشعاری از مولوی انتخاب کرده، به وضوح تخلص وی را «خاموش» آورده است که بنابراین می‌توان به شهرت این تخلص نزد قدما پی برد. مرحوم فروزانفر بنا بر قول مرحوم محمدباقر الفت اصفهانی، خاموش را تخلص مولوی دانسته است (نک: زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد، ص ۴).

به طور کلی می‌توان گفت رباعیات جواهرالخیال با رباعیات معارج‌الخیال تقریباً همانند است. به عنوان مثال تعداد ۳۷ رباعی از کمال اسماعیل در جواهرالخیال آمده است که به جز یک رباعی، بقیه در معارج‌الخیال تکرار شده است. از آنجا که تعدادی از این رباعیها که در این دو جنگ رباعی به نام کمال اسماعیل ثبت است، در دیوان شاعر نیامده، می‌توان حدس زد که شاید نسخه‌ای از دیوان کمال اسماعیل در دست محمدصالح رضوی بوده است که به زمانه ما نرسیده است؛ هر چند تعدادی از این رباعیها — چنانکه خواهد آمد — در بعضی منابع به شاعران دیگر هم منسوب شده است.^۱

۱

روزی دو سه دست برگشایند تو را
اندر بد و نیک آزمایشند تو را
گرد تو فلک حصارى از آینه است
تا هر چه کنی همان نمایند تو را
جواهرالخیال، برگ ۱۸۱. این رباعی در دیوان کمال

اسماعیل نیست.

۲

بر چهره لاله رنگت ای درّ خوشاب
غمگین نشوی که نرگست رفت به خواب
از ساغر ناز هر دو می می‌خوردند
بیدار یکی ماند و یکی رفت به خواب
جواهرالخیال، برگهای ۱۶۷ و ۱۷۲. در دیوان کمال اسماعیل نیست.

۳

گر مو به سر تو نیست ای درّ خوشاب
آزرده مباش یکسر مو زین باب
تو شعله آتشی و روشن باشد
کاندر سر شعله مو نمی‌آرد تاب
جواهرالخیال، برگ ۱۷۲. در دیوان کمال اسماعیل نیست.

۴

خال لب‌ت ای دلبر شیرین حرکات
عکس مگسی نشسته بر شاخ نبات
یا روح سکندر است کز تشنه لبی
جا کرده کنار چشمه آب حیات
جواهرالخیال، برگ ۱۷۰. در دیوان کمال اسماعیل نیست.

۵

گفتم که چرا ماه تو بر میخ گریخت
از مشک همه غالیه بر روت که بیخت
گفتا که چو مشاطه رخم می‌آراست
از هوش برفت و سرمه در آینه ریخت
جواهرالخیال، برگ ۱۷۰. در دیوان کمال اسماعیل نیامده است (جمال خلیل شروانی، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران، زوار، ۱۳۶۶ش).
در نزهة‌المجالس (ص ۳۲۳) این رباعی با اختلاف جزئی، به نام خلیل شروانی (مؤلف نزهة‌المجالس) آمده است (رباعی شماره ۱۷۳۱). در خلاصة‌الاشعار فی الرباعیات ابوالمجد تبریزی (مندرج در سفینه تبریز، برگهای ۲۹۷ ب تا ۳۰۷ الف) این رباعی به نام مهستی ۱. رباعیهای کمال اسماعیل در برگهای ۶۵ و ۶۶ معارج‌الخیال به ترتیب الفبایی قافیه‌ها آمده است که در این مقاله هم همان ترتیب رعایت شده است.

آمده است (نک: گنجینه بهارستان، ادبیات فارسی ۲، ص ۱۱۵، رباعی ۲۷۷، به کوشش بهروز ایمانی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۴ش).

۶

ترکم سوی آماجگه آمد سرمست
چون غمزه خود تیر و کمانی در دست
هر تیر که چون منش ز خود دور انداخت
نالان نالان برفت و در خاک نشست
جواهرالخیال، برگ ۱۷۴ (تصحیح حسین بحر العلومی، تهران، دهخدا، ۱۳۴۸ش).

این رباعی در دیوان کمال اسماعیل (ص ۸۶۸، رباعی شماره ۳۶۱) آمده است. همچنین در نزهةالمجالس (ص ۴۴۴، رباعی شماره ۲۷۴۹) بدون نام گوینده و نیز در خلاصة الاشعار فی الرباعیات (گنجینه بهارستان، ص ۱۴۲، رباعی شماره ۳۸۷) به نام مهستی آمده است.

۷

عاشق که همیشه حال او خسته خوش است
وز نیک و بد زمانه وارسته خوش است
پیوسته کس خوش نبود در عالم
جز ابروی یار من که پیوسته خوش است
جواهرالخیال، برگ ۱۶۷. در دیوان کمال اسماعیل نیامده است.

۸

دست تو نه از رسیدن سنگ شکست
نه از اثر آه دل تنگ شکست
بستی تو حنا بر سر انگشتانت
آن شاخ گل از گرانی سنگ شکست
جواهرالخیال، برگ ۱۷۲. در دیوان کمال اسماعیل نیست.

۹

این کشته نگر کمال اسماعیل است
قربان شدنش نه از ره تبدیل است
قربان تو شد کمال اندر ره عشق
قربان گشتن کمال اسماعیل است
جواهرالخیال، برگ ۱۹۳. در دیوان کمال اسماعیل نیامده است.

۱۰

بد اصل و گدا چو خواجه گردد نه نکوست
مغرور شود نداند از دشمن دوست
گر دایره کوزه ز گوهر سازی
از کوزه همان برون تراود که در اوست
جواهرالخیال، برگهای ۱۴۴ و ۱۹۳. در دیوان کمال اسماعیل نیست.

این رباعی به نام بابا افضل کاشانی در مجموعه رباعیات او (ص ۱۰۰) آمده است (رباعیات بابا افضل کاشانی، به تصحیح سعید نفسی، چاپ ۲، تهران، فارابی، ۱۳۶۳ش).

۱۱

آن را که ز کار بد پشیمانی نیست
با او اثری ز لطف یزدانی نیست
غافل شدن و دل به جهان بستن تو
جز محض خری و عین نادانی نیست
جواهرالخیال، برگ ۱۹۷. در دیوان کمال اسماعیل نیست. (این رباعی در رباعیات بابا افضل کاشانی به نام بابا افضل آمده است، ص ۹۳).

۱۲

روزی که فتاد مهره چرخ به گشت
هر کس ز پی نقش مرادی می گشت
القصة چو در میانه بازی شد راست
از شیعه دو شش فتاد و سنی سه پلشت
جواهرالخیال، برگ ۱۹۸. در دیوان کمال اسماعیل نیامده است.

۱۳

ای روی تو در لطافت آئینه روح
خواهم که قدمهای خیالت به صبح
در دیده کشم ولی ز خار مژه‌ام
ترسم که شود پای خیالت مجروح
جواهرالخیال، برگ ۲۰۰. در دیوان کمال اسماعیل نیامده است.

این رباعی در نزهةالمجالس (ص ۳۲۹، رباعی شماره ۱۷۷۹) به نام شرف بیلقانی آمده است و مصحح در پانویس، درباره این رباعی چنین نوشته: «این رباعی معروف در دیوان کبیر شمس (ش ۴۳۱) و در دیوان ظهیر فاریابی (ص ۳۷۴) وارد شده و نیز



کراش میرا

جزو رباعیات ابوسعید (ش ۷۲۱) از عرفات‌العاشقین نقل شده است.»

۱۴

گر درد کند پای تو ای حورنژاد
غمگین نشوی که هرگزت درد مباد
آن درد من است بر منش رحم آمد
از بهر شفاعتم به پای تو فتاد
جواهرالخیال، برگهای ۱۷۲ و ۲۰۰. در دیوان کمال
اسماعیل نیامده است.

۱۵

نقاش ازل ز عنبر ای حورنژاد
ابروی دلارای تو را خم می‌داد
یک قطره ز کلک عنبرینش بچکید
بر طرف لب شکر فروش تو فتاد
جواهرالخیال، برگهای ۱۷۰ و ۲۰۰. در دیوان کمال
اسماعیل نیامده است.

در نزهةالمجالس (ص ۳۳۶، رباعی شماره ۱۸۴۱) با
اختلافی اندک، به نام جمال اصفهانی است؛ ولی در دیوان
جمال‌الدین عبدالرزاق نیامده. مصحح نزهةالمجالس این
رباعی را در دیوان ظهیر (ص ۴۵۲، ملحقات) و نیز در
مونس‌الاحرار (ج ۲، ص ۱۱۹۹) بدون نام گوینده، یافته
است. همچنین در خلاصة‌الاشعار فی الرباعیات (گنجینه
بهارستان، ص ۱۲۳، رباعی شماره ۳۰۶) بدون نام شاعر
آمده است.

۱۶

هرکس که در آن قامت موزون نگرد
او را به قیاس خویش کوتاه شمرد
چون روز نشاط و طرب ماست قدت
کوتاه نماید چو به شادی گذرد
جواهرالخیال، برگ ۱۷۱. در دیوان کمال اسماعیل هم
نقل شده (ص ۸۷۱، رباعی شماره ۳۷۶).

۱۷

گر فکر خط تو در ضمیر اندازد
از شرم بنفشه سر به زیر اندازد
چون ترک سیاه مست قیقاج انداز
مژگان تو برگشته که تیر اندازد
جواهرالخیال، برگهای ۱۶۸ و ۲۰۳. در دیوان کمال

اسماعیل نیامده است.

۱۸

کی دست به زلف لاله پوش تو رسد
یا لب به لب شکر فروش تو رسد
کوتاه قد تو برای دل ماست
تا ناله زار ما به گوش تو رسد
جواهرالخیال، برگهای ۱۷۱ و ۲۰۴. در دیوان کمال
اسماعیل نیامده است.

۱۹

لعل لب او که درج گوهر باشد
چون بوسه در او نهی چه در خور باشد
گر خرد نیامد لب او عیبی نیست
یا قوت بزرگ قیمتی تر باشد
جواهرالخیال، برگهای ۱۶۹ و ۲۰۵. در دیوان کمال
اسماعیل (ص ۹۴۸، رباعی شماره ۷۵۷) با اختلافی اندک
آمده و در نزهةالمجالس (ص ۴۰۲، رباعی شماره ۲۴۰۴)
نیز بدون نام گوینده آمده است.
در نزهةالمجالس (ص ۴۱۳، رباعی شماره ۲۴۹۰)
مصراعهای دوم و چهارم این رباعی نقل شده است.

۲۰

صد بار وجود را به هم بیخته‌اند
تا هم چو تو صورتی برانگیخته‌اند
سبحان الله ز فرق سر تا پایت
در قالب آرزوی من ریخته‌اند
جواهرالخیال، برگهای ۱۶۶ و ۲۰۷. در دیوان کمال
اسماعیل نیامده است. این رباعی در نزهةالمجالس (ص
۲۵۶، رباعی شماره ۱۱۵۸) به نام مجیر بیلقانی آمده
است.

۲۱

آخر رقمی ز مشک بر ماه زدند
بر تنگ شکر مورچگان راه زدند
آئینه روی دوست زنگار گرفت
از بس که بر او سوختگان آه زدند
جواهرالخیال، برگهای ۱۷۰ و ۲۰۸. در دیوان کمال
اسماعیل نیامده است. در مجمع‌الفصحا (ج ۱، بخش
۲، ص ۱۲۵۴) با اندک تغییری در مصراع اول به نام
عسجدی مروزی آمده است.

۲۲

گفتم سخت شکسته‌وش چون آید
 با آنکه همه چون در مکنون آید
 گفتا که به این دهان تنگی که مراست
 تا نشکنمش چگونه بیرون آید
 جواهرالخیال، برگهای ۱۶۹ و ۲۱۵. در دیوان کمال
 اسماعیل نیامده است. در نزهةالمجالس (ص ۴۰۸،
 رباعی شماره ۲۴۵۴) با اختلافی اندک به نام
 جمال‌الدین عبدالرزاق آمده است ولی در دیوان جمال
 نیست.

۲۳

جانم به لب از لعل خموش تو رسید
 وز لعل خموش باده نوش تو رسید
 گوش تو شنیده‌ام که دردی دارد
 درد دل من مگر به گوش تو رسید
 جواهرالخیال، برگهای ۱۷۲ و ۲۱۶. در دیوان کمال
 اسماعیل نیامده است.

۲۴

بر عارض لاله رنگت این رشک قمر
 سر بر زده از جیب سمن سنبل تر
 نی نی که خطی کشیده گرد رخ خویش
 تا حسن از این خط ننهد پای به در
 جواهرالخیال، برگ ۲۱۸. در دیوان کمال اسماعیل نیامده
 است.

۲۵

جانانه بلند و سرفراز اولی‌تر
 وز هر چه کند غمزه و ناز اولی‌تر
 کوتاه‌نظری گفت دراز است قدش
 او عمر بلند است دراز اولی‌تر
 جواهرالخیال، برگهای ۱۷۲ و ۲۱۸. در دیوان کمال
 اسماعیل نیامده است. در نزهةالمجالس (ص ۴۰۵،
 رباعی شماره ۲۴۲۳) با اختلاف اندک بدون نام شاعر
 آمده است (مجمع الفصحاء، رضاقلی هدایت، به
 کوشش مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲ش).

۲۶

ابرو نبود بر رخت ای غیرت حور
 خم گشته ز باد دود شمع کافور

نی نی غلطم که از ید کاتب صنع

بسم‌اللهی است بر سر سوره نور
 جواهرالخیال، برگهای ۱۶۸ و ۲۱۸. در دیوان کمال
 اسماعیل نیست.

۲۷

بر عارض لاله رنگت ای بدر منیر
 چوگان گویم زلف تو را یا زنجیر
 چون گوی دلم ربود گفتم چوگان
 چون پای دلم بیست گفتم زنجیر
 جواهرالخیال، برگهای ۱۷۱ و ۲۱۹. در دیوان کمال
 اسماعیل نیست.

قافیه این رباعی خالی از اشکال نیست؛ شاید در اصل
 به گونه دیگری بوده است.

۲۸

با دشمن و دوست انس گیریم چو شمع
 نقش همه کس فرا پذیریم چو شمع
 عشاق زمانه‌ایم و شرط است که ما
 آن دم که نسوزیم بمیریم چو شمع
 جواهرالخیال، برگ ۱۱۲. در دیوان کمال اسماعیل نیامده
 است.

۲۹

بر عارض لاله رنگت ای سرو روان
 آن نیست نشان آبله گشته عیان
 از بس که به خوبی شده انگشت‌نما
 ز آسیب اشارت به رخت مانده نشان
 جواهرالخیال، برگهای ۱۷۲ و ۲۳۳. در دیوان کمال
 اسماعیل نیامده است.

۳۰

رویت دریای حسن و لعلت مرجان
 زلفت عنبر، صدف دهن، دُر دندان
 ابرو کشتی و چین پیشانی موج
 گرداب بلا غیغب و چشمت طوفان
 جواهرالخیال، برگ ۱۶۶. در دیوان کمال اسماعیل
 نیست.

مرحوم سعید نفیسی این رباعی را جزء رباعیات
 رودکی آورده است (محیط زندگی و احوال و اشعار
 رودکی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۰۰ش، ص ۵۱۶).



۳۱

ای کرده میان دیده چون نور وطن
شد کعبه ز یمن قدمت دیده من
هر سو مژه‌ها صف زده چون اهل طواف
افتند به سجده تو هر چشم زدن
جواهرالخیال، برگ ۱۶۸. در دیوان کمال اسماعیل
نیست.

۳۲

مهر تو ز تن بردن نخواهد رفتن
تا جان ز بدن برون نخواهد رفتن
گفتنی که برون کن از دلت مهر مرا
این از دل من برون نخواهد رفتن
جواهرالخیال، برگ ۱۷۷. در دیوان کمال اسماعیل نیامده
است.

۳۳

ای روی تو همچو مشک زلف تو چو خون
می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون
رو مشک ولی نرفته در نافه هنوز
خون زلف ولی آمده از نافه برون
جواهرالخیال، برگ ۱۶۶. در دیوان کمال اسماعیل نیامده
است.

در نزهةالمجالس (ص ۲۶۹، رباعی شماره ۱۲۶۷) با
اختلاف، بدون نام گوینده آمده است.

۳۴

در مکتب حسن روزی از نیم‌نگاه
می‌داد ز نرگس به سمن آب آن ماه
یک قطره اشک ریخت بر پشت لبش
از نازکی‌ای که داشت گردید سیاه
جواهرالخیال، برگ ۱۷۰. در دیوان کمال اسماعیل
نیست.

۳۵

می‌آید و چهره از عرق تر کرده
چوگان به کف و اسب ز جا بر کرده
اندر خم زلفهای گردآلودش
دلهای شکسته خاک بر سر کرده
جواهرالخیال، برگهای ۱۶۶ و ۲۴۲. در نزهةالمجالس

هم به نام کمال اسماعیل آمده است (ص ۳۷۸،
رباعی شماره ۲۱۹۷). در دیوان کمال اسماعیل
نیز با اندک اختلافی آمده است (ص ۹۴۶، شماره
۷۵۰).

۳۶

ای شوخ که در حسن و لطافت ماهی
هر چند که کوتاه‌قدی دلخواهی
شاخ گلی از پستی خود عار مدار
عمر منی از بهر همین کوتاهی
جواهرالخیال، برگ ۱۷۲. در دیوان کمال اسماعیل نیامده
است.

سی‌وشش رباعی نقل شده بر اساس ترتیبی است
که در مجموعه معارج‌الخیال محمد صالح رضوی،
در زیر نام «کمال اسماعیل مشهور به خلاق‌المعانی»
ذکر شده است که ما در زیر هر رباعی جای آن را
در جواهرالخیال نیز نشان داده‌ایم. به جز این ۳۶
رباعی، یک رباعی هم در جواهرالخیال به نام کمال
اسماعیل آمده است که در معارج‌الخیال نیامده و آن
این است:

۳۷

ای زلف مسلسلت بلای دل من
وی لعل لب‌ت گره‌گشای دل من
من دل به تو داده‌ام برای دل تو
تو دل به کسی مده برای دل من
جواهرالخیال، برگ ۱۶۶. در دیوان کمال اسماعیل
نیامده است. این رباعی در دیوان امیرشاهی سبزواری
(ص ۱۰۹) به نام وی آمده است (دیوان امیرشاهی
سبزواری، تصحیح سعید حمیدیان، تهران، ابن‌سینا،
۱۳۴۸ ش).

بدین ترتیب مجموعه ۳۷ رباعی در دو این جنگ
رباعی به نام کمال اسماعیل اصفهانی آمده است که چهار
رباعی از این رباعیات در دیوان کمال اسماعیل هست و
۳۳ رباعی دیگر، جزء رباعیات چاپ شده در دیوان آن
شاعر نیامده است؛ هر چند که در انتساب تعدادی از این
۳۳ رباعی به کمال اسماعیل اصفهانی تردید وجود دارد.



دو کتابی که سعدی و ایرج میرزا

نام آنها را فراموش کرده‌اند

وحید سبزیان پورا^۱

یک. داستان خواب دیدن مردی شیطان را
سعدی در بوستان، داستانی نقل کرده، می‌گوید نام کتاب
را فراموش کرده‌ام:

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب
که ابلیس را دید شخصی به خواب
به قامت صنوبر به طلعت چو ماه
برازنده بزم و ایوان و گاه
فرا رفت و گفت ای عجب این تویی
فرشته نباشد بدین نیکویی
نظر کرد و گفت: ای نظیر قمر
ندارند خلق از جمالت خبر
ترا سهمگین‌روی پنداشتند
به گرمابه در زشت بنگاشتند
بخندید و گفت: آن نه شکل من است
و لیکن قلم در کف دشمن است

(بوستان)

در هیچ یک از منابع در دسترس این مقاله، اشاره‌ای به
منبع این حکایت نشده است.

یوسفی، خزائی و خطیب‌رهبر در شرح این حکایت
از بوستان، اشاره‌ای به نام کتاب فراموش شده سعدی
نکرده‌اند. اما ریشه این مثل، یک فکر و اندیشه ایرانی
است، یا دست کم در فرهنگ ایرانیان قبل از اسلام وجود
داشته است، زیرا ثعالبی شاعری به نام ابوالفضل السکری
المروزی را نام می‌برد که ضرب‌المثل‌های ایرانی را به عربی
ترجمه کرده است. بیت زیر یکی از ابیات شاعر مذکور
است که به اعتقاد ثعالبی از حکمت‌های ایرانیان است:

ما أقبح الشيطان لكته

لیس کما ینقش أو یدکر

(ثعالبی ۱۴۰۳: ۱۰۲/۴)

ترجمه: چقدر شیطان زشت است ولی آنگونه که گفته
می‌شود و یا نقاشی می‌شود نیست (برای اطلاع بیشتر
از ریشه ایرانی اشعار شاعر مذکور، نک: آذرنوش ۱۳۸۶:
۲۱۴-۲۱۵).

بنابراین با توجه به آشنایی سعدی با منابع عربی
می‌توان حدس زد که منبع فراموش شده سعدی در نقل
این داستان، کتاب یتیمه‌الدهر اثر ثعالبی است که حدود
دو قرن قبل از سعدی می‌زیسته است.

دو. داستان دو روباه در اشعار ایرج و منطق‌الطیر

ایرج میرزا در مثنوی عارفانه داستان دو روباه نر و ماده
را باز می‌گوید که به دام صیادی می‌افتند، یکی از آن دو
می‌پرسد: پس از این کجا یکدیگر را خواهیم دید؟ دیگری
می‌گوید: در دکان پوستین‌فروشان. ایرج میرزا در ابتدای
این حکایت می‌گوید: نمی‌دانم این داستان را کجا خوانده
یا شنیده‌ام.

ندانم در کجا این قصه دیدم
و یا از قصه‌پردازی شنیدم
که دو روبه یکی ماده یکی نر
به هم بودند عمری یار و همسر
ملک با خیل، تازان شد به نخجیر
کشیدند آن دو روبه را به زنجیر
چو پیدا گشت آغاز جدایی
عیان شد روز ختم آشنایی
یکی مویه‌کنان با جفت خود گفت
که دیگر در کجا خواهیم شد جفت
جوابش داد آن یک از سر سوز
همانا در دکان پوستین‌دوز

(ایرج میرزا)

در منابع فارسی، این داستان در منطق‌الطیر آمده است:

آن دو روبه چون به هم همبر شدند
پس به عشرت جفت یکدیگر شدند
خسروی در دشت شد با یوز و باز
آن دو روبه را ز هم افکنند باز
ماده می‌پرسید ز نر کای رخنه‌جوی
ما کجا با هم رسیم آخر بگوی؟
گفت ما را گر بود از عمر بهر
در دکان پوستین‌دوزان شهر

(عطار)

محمدجعفر محبوب (۱۳۵۶: ۹۱) در تعلیقات خود
بر اشعار ایرج میرزا به منبع داستان اشاره نکرده

۱. دانشیار دانشگاه رازی wsabzianpoor@yahoo.com



تبار رَشوندی میرزا کوچک خان جنگلی

(۱۲۶۰-۱۱ آذر ۱۳۰۰ش)

عنايت الله مجیدی*

الموت، در جنوب دریای کاسپین و در جوار شهرهای شمالی ایران به ویژه شهرهای گیلان قرار دارد. به عبارت دیگر، الموت، از راه سه هزار و دو هزار به شهبسوار در شرق، و از راه قدیمی انبوه - دیلمان به لاهیجان و رشت در غرب، با تمامی شهرها و قصبات درون این خطه جغرافیایی از شمال ایران همجوار است و بنا بر شواهد، از زمان‌های دور تاکنون با مردمان آنجا دارای ارتباط و خویشاوندی بوده است. بی‌تردید این همجواری و موقعیت خاص جغرافیایی منطقه الموت، از توجه نیروهای نهضت جنگل دور نمانده بوده است و تأثیرپذیری مردم این سامان از آن نیز امری طبیعی به نظر می‌آید. درخور توجه است که به سبب همین موقعیت جغرافیایی منطقه الموت و نزدیکی آن با فعالیت نهضت جنگل در گیلان شرقی، بخشی از قوای سپهسالار تنکابنی - برای حفظ امنیت در مناطق مورد علاقه خود در شمال - و نیز قوای دولت مرکزی برای درهم شکستن نهضت جنگل در مناطق همجوار با الموت از طریق همین منطقه به شمال ایران گسیل شده است؛^۱ اما جای بسی دریغ است که تاکنون حتی یک تکنگاری محققانه و جامع به قلم پژوهشگران درباره نقش این منطقه و نهضت جنگل ارائه نشده است. اگر گزارش‌های روزانه عین السلطنه قهرمان میرزا سالور حاکم الموت به دست ما نرسیده بود، بی‌گمان بخشی - نزدیک به نیم قرن - از تاریخ مردم این منطقه که به همین دوره مربوط می‌شود، یکسره در ابهام فرو مانده بود. از گزارش این حاکم قاجاری اجمالاً دو شخصیت یا جریان در ارتباط با نفوذ جنبش جنگل در الموت باز شناخته می‌شود:

نخست، امیر اسعد خلعت‌بری، فرزند محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی، که مقرر حکومت او در رودبار الموت بود و به سبب هم‌ولایتی با میرزا کوچک‌خان و حفظ

* رئیس کتابخانه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

۱. الموتی، ضیاءالدین، قیام مسلحانه دهقانان الموت، تهران: ۱۳۵۹، ص ۱۰۹-۱۱۲؛ سالور، روزنامه خاطرات، ج ۷، ص ۵۵۷۵

است. درودیان (۱۳۸۰: ۱۱۱) منبع آن را منطق الطیر عطار و حلبی (۱۳۵۸: ۹) منشأ الهام آن را محاضرات راغب دانسته است: «وَقَعَ فِي شَرْكِ صَيَّادٍ تَعْلَبَانِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: يَا أَخِي أَيْنَ تَرَى نَلْتَقِي؟ قَالَ فِي الْفَرَاثِينَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.» دو روباه در دام صیادی افتادند یکی به دیگری گفت: ای برادر گمان می‌کنی کجا یکدیگر را ببینیم؟ گفت: سه روز دیگر در دکان پوستین‌فروشان.

شفیعی کدکنی (۱۳۸۳: ۶۲۲) مأخذ داستان مذکور در منطق الطیر را روح‌الارواح سمعانی دانسته است. گوهرین، خاتمی و برزی در شرح خود بر منطق الطیر توضیحی در باره منبع این داستان نداده‌اند. از نکات قابل تأمل این است که هرچند راغب (وفات: ۵۰۲ ق) مقدم بر سمعانی (وفات: ۵۳۴ ق) بوده ولی به نظر می‌رسد منبع راغب نیز کتاب البصائر و الذخائر ابوحيان توحیدی (۲۸۵/۵) بوده که یک قرن قبل از راغب در سال ۴۰۰ ق وفات نموده است.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۸۶، چالش میان فارسی و عربی، تهران.
- التوحیدی، ابوحيان، ۱۹۶۴، البصائر و الذخائر، عنی بتحقیقه و التعليق علیه ابراهیم الکیلانی.
- الثعالبی، ابومنصور، ۱۴۰۳، یتیمه‌الدهر فی محاسن أهل العصر، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت، لبنان.
- حلبی، علی‌اصغر، ۱۳۵۸، خواندنیهای ادب فارسی، تهران.
- درودیان، ولی‌الله، ۱۳۸۰، سرچشمه‌های مضامین شعر ایرج میرزا، تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۳، مقدمه، تصحیح و تعلیقات بر منطق الطیر، تهران.
- محبوب، محمدجعفر، ۱۳۵۶، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، تهران.

موقعیت و منافع خود در رودبار و شمال ایران، سرانجام خود را به همکاری و هم‌سویی با میرزا ناگزیر می‌دیده است.

دوم، عین‌السلطنه قهرمان میرزا که به سبب اختلافات ملکی با مردم منطقه، می‌کوشید تا حوزه حکومتی خود را از جریان نهضت جنگل دور نگاه دارد. این معنا از نوشته‌های او به‌روشنی فهمیده می‌شود. به رغم این دو جریان، نشانه‌هایی از ارتباط و همکاری نزدیک برخی از مردم رودبار الموت با این نهضت و نقشی که ایفا کرده‌اند در دست است.^۱

پس از این مقدمه کوتاه، به موضوع این گفتار، یعنی انتساب تبار میرزا کوچک‌خان به طایفه گُرد رشوند الموت می‌پردازم که نخستین بار و در مقدمه کتاب مجمل رشوند، به اشارتی درباره آن اکتفا کرده بودم؛^۲ اما اکنون با یافتن چند منبع معتبر، به نظر می‌رسد طرح مطلب و داوری در باره این انتساب، امکان‌پذیر شده است. گزارش‌های مربوط، با رعایت ترتیب تاریخی، نقل و بررسی می‌شود.

نخستین گزارش در باب «تبار رشوندی میرزا کوچک‌خان» از آن عین‌السلطنه قهرمان میرزا سالور (۱۲۵۰-۱۳۲۴ش) فرزند عبدالصمد میرزا عزالدوله، برادر بزرگ ناصرالدین شاه قاجار، است. او از ۱۳۱۲ تا ۱۳۵۵ق حاکم و مالک ۴۴ آبادی از بخش الموت بود،^۳ عین‌السلطنه در روزنامه خاطرات مفصل و سودمند ده جلدی خود، که آن را در مدت اقامت در الموت به رشته تحریر کشیده است و از مهم‌ترین منابع مربوط به وقایع سالهای (۱۲۹۹-۱۳۶۴ق)^۴ به شمار می‌آید، ضمن بیان اخبار منطقه، وقایع نهضت میرزا کوچک‌خان و تأثیر آن را در این خطه با دقت ضبط و گزارش کرده است و از این جهت مرجعی یگانه است.

چنانکه گفته شد ظاهراً عین‌السلطنه از انتشار اخبار مربوط به میرزا در الموت که به نظر او به ناامنی در منطقه دامن می‌زد و بر مشکلات او می‌افزود، ناخشنود بوده است. وی ضمن وقایع ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ق با عنوان «میرزا کوچک‌خان رشوند است» چنین می‌نگارد: «در رودبار که رفتم گفتند میرزا کوچک‌خان اصلاً رشوند است؛ از رشوندهای رودبار که سابقاً جمعی از آنها به رشت رفته توطن اختیار کردند، لیکن خودش مایل نیست به این سمت معرفی شود. این مسئله را هم سالار سعید (رشوند)

از رشوندهای رشت کشف نموده بود. من به میرزا اسحق^۵ قسم دادم به رشوندهای الموت نگوید که این هم مزید بر علت خواهد گردید. من همین قدر می‌دانم هر آشوبی، هر انقلابی، هر هرزگی، هر جنگی در ایران واقع شود من و الموت و الموتی از آن مستثنی نمی‌باشیم و آخرش نصیب و قسمتی به ما عاید می‌شود.»^۶

ظاهراً اهمیت این خبر خاص، از نظر تیزبین مصححان روزنامه خاطرات عین‌السلطنه دور نمانده است، به طوری که ایرج افشار در مقدمه سودمند خود ضرورتاً آن را برجسته ساخته و آورده است: «بخش عمده‌ای ازین جلد به حوادث جنگل یعنی نهضت میرزا کوچک‌خان اختصاص دارد. طبق نوشته‌ای از همین کتاب میرزا کوچک‌خان از مردم رشوند بود.»^۷

دومین گزارش ارزشمند از آن میرزا حسین خیات - فرنیای قزوینی - (۱۲۵۴-۱۳۲۰ش) است. او از مبارزین انقلاب مشروطیت، عضو حزب دموکرات و حزب سوسیالیست بود. افزون بر این از نخستین یاران نزدیک میرزا کوچک‌خان جنگلی و از اعضای هیئت اتحاد اسلام آن نهضت به شمار می‌رفت که از آغاز تا پایان نهضت جنگل با میرزا کوچک‌خان پیوسته همکاری داشت و از چهره‌های برجسته این نهضت به شمار می‌آمد. او از دوستان عارف قزوینی نیز بود و به خواست او به رودبار

۱. مشخصاً در باب همکاری چند تن از فعالان الموتی با نهضت جنگل، اشاراتی در کتاب قیام مسلحانه دهقانان الموت، سید ضیاءالدین الموتی (تهران، ۱۳۵۹ش، ص ۱۰۴، ۱۳۶)، نیز در روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، مجلدات هفتم و هشتم گزارش شده است.

۲. مجیدی، عنایت‌الله، شناختی از ایل و خاندان رشوند، مقدمه بر مجمل رشوند، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶ش، ص بیست و نه.

۳. مجیدی، عنایت‌الله، «سرنوشت آبادیهای تیولی الموت»، مجله انجمن، ش ۱۸ (تابستان ۱۳۸۴): ۹۶-۸۱.

۴. سالور، قهرمان میرزا، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه قهرمان میرزا سالور، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ۱۰ ج، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴-۱۳۸۰ش.

۵. مقصود، میرزا اسحاق وزیر است که بخشی از املاک الموت خود را به سپهسالار فروخت.

۶. سالور، همان، ۵۱۴۷/۷.

۷. سالور، همان، ص هشت - نه (مقدمه).



دختری بگرفت. از او چند فرزند ذکور و اناث به وجود آمد و پسر بزرگتر را به اسم پدر خود یونس نامید و چون بیشتر اوقات وی را کوچک آقا و میرزا کوچک می‌خواندند، لذا مردم نیز تبعیت کرده نام اصلی او مهجور و به نام مزبور مشهور گشت.^{۱۱}

درباره نوشته بحرالعلوم چند نکته درخور توجه است:

۱. میرزا کوچک خان، نام خود را از نام پدر بزرگش که یونس بوده گرفته بوده است؛

۲. مادر میرزا کوچک خان اهل فومن بوده است؛

۳. زمان هجرت میرزا بزرگ — پدر میرزا کوچک — از قزوین یا الموت به رشت به عهد میرزا عبدالوهاب مستوفی رشتی^{۱۲} باز می‌گردد.

حال با توجه به اطلاع اخیر، ببینیم میرزا بزرگ در چه تاریخی به رشت رفته بوده است؟

میرزا محمد حسین گیلانی معروف به میرزا آقا بابا رشتی از ۱۱۸۳ تا ۱۲۱۲ق در شمار کارگزاران (در مقام نیابت و وزارت) امیر هدایت‌الله خان فومنی و امیر سلیمان خان اعتضادالدوله حکمران گیلان قرار داشت. در میانه همین سالها میرزا عبدالوهاب خان

۱. عارف قزوینی، ابوالقاسم، خاطرات عارف قزوینی، به کوشش مهدی نورمحمدی: با مقدمه ایرج افشار، تهران، سخن، ۱۳۸۸ش، ص ۸۵-۹۰.

۲. فرنی، حسین، من و آزادی: خاطرات میرزا حسین خیاط (فرنی) از دوستان عارف قزوینی و میرزا کوچک خان. به کوشش مهدی نور محمدی، تهران، سخن، ۱۳۸۸ش، ص ۱۲۱.

۳. طهران، ۱۳۲۵ش، سری، رقع، ۷۲ ص.

۴. طهران، ۱۳۲۴ش، سری، رقع، ۱۷۷ ص.

۵. منزوی، احمد، فهرستواره کتابهای فارسی، تهران، ۶۱۳/۱؛ گلریز، محمدعلی، مینودر یا باب‌الجنة قزوین، قزوین، طه، ۱۳۶۸ش، ۳۱۲/۲، آغابزرگ طهرانی، الذریعه، ۹۴/۷.

۶. آغا بزرگ طهرانی، الذریعه...، ۹۱/۲۴.

۷. آغا بزرگ طهرانی، همان، ۴۷۶/۲؛ گلریز، مینودر...، ۶۴۵/۲.

۸. آغا بزرگ طهرانی، همان، ۴۸۰/۲؛ گلریز، مینودر...، ۶۴۵/۲.

۹. نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۵۵۱۵، تحریر ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۷۰ق، ۲۸ ص.

۱۰. همان، ص ۲۸.

۱۱. همان، ص ۱.

۱۲. نیز نک: شایسته، فریدون، نهضت جنگل از آغاز تا فرجام، رشت، فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۵ش، ص ۱۱.

الموت سفر کرد و اطلاعاتی درباره مراغیان — که عارف با آن طایفه منسوب است — برایش فراهم آورد و از همین منطقه رودبار به نهضت جنگل پیوست.^۱ میرزا حسین خیاط در خاطرات خود، که در ۱۳۱۲ش آن را به رشته تحریر کشیده، آنجا که فرجام تلخ میرزا کوچک خان را گزارش می‌کند، موضوع خویشاوندی وی با رشوندهای رودبار را بی‌ابهام و صریح چنین متذکر می‌شود: در تاریخ چهارم ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۰ق خبر رسید که میرزا کوچک خان هنگام تصادم با قوای مهاجم دولت ایران، در کوره‌های بیلاق بین ماسال و خلخال از زحمت سرما دارفانی را وداع گفت، و سر او را خلخالیها از بدن جدا کرده و به طهران می‌برند؛ و پس از تحقیق معلوم شد که جسدش را در قریه خانقاه خلخال مدفون ساخته‌اند. بلی عاقبت کوزه در راه آب خواهد شکست. میرزا کوچک خان اسمش میرزا یونس، پسر میرزا بزرگ از طایفه رشوند، از اهالی بلوک رودبار قزوین است. تولدش در سال ۱۲۹۸ در محله اوستاسرای رشت، وفاتش در سال ۱۳۴۰ق واقع شد.^۲

سومین گزارش از آن سید محمد (بن هبة‌الله بن علامه میرزا سیدرفیع حسینی قزوینی) الموسوی القزوینی معروف به بحرالعلوم (تولد ۱۲۹۶ق) است. تا آنجا که جست‌وجو کرده‌ام، او صاحب چند اثر است، از جمله: رساله شریفه ولایت،^۳ مواهب القدسیه،^۴ حوادث الایام،^۵ نخبه آتشکده تبریزی،^۶ رساله اوزان البلدان،^۷ رساله اوکیان،^۸ و تاریخچه میرزا کوچک خان.^۹

سیدمحمد بحرالعلوم در کتاب تاریخچه میرزا کوچک خان مدعی است که شاهد وقایع داستان میرزا کوچک خان بوده است و یا مطالب کتاب خود را از مدارک معتبر در ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۷۰ق فراهم آورده و تحریر کرده است.^{۱۰} لازم به یادآوری است که او نسبت به میرزا کوچک نظر خوبی نداشته است. اینک گزارش بحرالعلوم: «میرزا کوچک خان پسر میرزا بزرگ و میرزا بزرگ پسر میرزا یونس است. میرزا یونس اصلاً از ایل رشوند بوده که یکی از ایلات پست مختصر قزوین به جانب الموت می‌باشد؛ و میرزا بزرگ که از عهد پدر در قزوین می‌زیسته، در عصر میرزا عبدالوهاب مستوفی به شهر رشت رفته داخل در خدمت وی شد و از قصبه فومن

مستوفی رشتی در سایه حمایت میرزا آقا بابا استیفای حقوق دیوانی را در شهر رشت بر عهده داشت. از محرم ۱۲۱۲ق، پس از برکناری میرزا بابای رشتی، میرزا عبدالوهاب خان مستوفی به جای او زمام امور رشت را در دست گرفت. او به کمک دو داماد دیگر میرزا بابای رشتی یعنی حاج یوسف خان (کلانتر کل ولایات گیلان) و حاجی ملا میرزا حسین (از علمای بزرگ منطقه) صاحب نفوذ و قدرتی شد. خدمات و آثار بر جا مانده از او (مسجد، مدرسه و تکیه) حکایت از این دارد که زمانی طولانی در آن مقام باقی بوده است. مثلاً در موضوع قتل کاظم خان حاکم ماسال در ۱۲۷۷ق دخالت او در استیفای حقوق دیوانی ماترک مقتول نشان‌دهنده حضور و تصدی وی در دیوان رشت است.^۱ از این تاریخ به بعد اطلاعی از سرنوشت او نداریم. با توجه به تاریخ تولد نخستین فرزند میرزا بزرگ، یعنی میرزا کوچک‌خان در ۱۲۹۸ق و اینکه به فرض هنگام تولد میرزا، پدرش بیست ساله بوده، شاید بتوان گفت تاریخ رفتن میرزا بزرگ از الموت یا قزوین به رشت و اشتغال در دیوان استیفای آنجا در خدمت میرزا عبدالوهاب خان مستوفی، بعد از ۱۲۸۰ق بوده است. چهارمین خبر درباره تبار رشوندی میرزا کوچک‌خان، نظر محمد رحیم خان رشوند سرداری (۱۲۹۵-۱۳۸۵ش) است. وی که از معتمدین رشوند به شمار است و خاطرات بسیار سودمند او هنوز به چاپ نرسیده، معتقد است که طایفه میرزایی (طایفه میرزا کوچک خان) یکی از طوایف رشوند رودبار الموت است که از شهرستان رودبار به رشت رفته‌اند.^۲ پنجمین روایت متعلق به اشرف‌الملوک رشوند^۳ (متولد ۱۳۲۶ش)، فرزند محمدرحیم خان رشوند سرداری است. وی که در باب خانواده و طایفه رشوند رودبار، از زمان محمد زمان خان تا هم اکنون اطلاعات ارزشمندی در حافظه دارد، معتقد است میرزا بزرگ رشوند پدر میرزا کوچک‌خان، از رشوندهای روستای شهرستان رودبار الموت است و با یکی از رشوندهای همین آبادی ازدواج کرده بوده است؛ و یکی از نوادگان میرزا بزرگ نیز به نام کبری خانم در عمارلو با عموزاده سالار نصرت عمارلویی عقد ازدواج بسته بوده است.

نظر احمد مجاهد — مصحح کتاب مجموعه آثار فارسی احمد غزالی — را بر این گزارشها می‌افزاید که معتقد است در یکی از نخستین خبرنگارهای نهضت جنگل، گزارشی در باب احوال و خاندان میرزا کوچک‌خان و انتساب او به ایل گرد رشوند الموت دیده و خوانده است که امیدوارم روزی بدان دسترسی پیدا کنم.

نکته دیگری که در پایان ذکر آن را بی‌فایده نمی‌بیند این است که از گزارش سیدمحمد بحرالعلوم برمی‌آید که نام یونس، نخست نام پدر بزرگ میرزا کوچک بوده است و چون میرزا زاده شد نام پدر بزرگش را بر او نهادند.

لقب «میرزا» هم که در آغاز نامهای این خانواده دیده می‌شود باید به سبب داشتن سواد و خط خوش بوده باشد که می‌توانسته‌اند در دستگاه میرزا عبدالوهاب مستوفی رشتی نقش دبیری و منشیگری را ایفا کنند. در شرح احوالی که محمدعلی خان رشوند از خود نوشته است، مطلبی است که با سه موضوع — یونس، میرزا و میرزایی — ارتباطی برقرار می‌سازد. با هم می‌خوانیم: «... از رودبار شهرستان از راه بهرام‌آباد به شهر [قزوین] رفته [پیرامون سال ۱۲۳۷ق] در مدرسه مولاویردی خان با دو نفر نوکر از ولدان میرزا شعبان که یکی از نوکر شده بودند و یکی میرزا یونس نام خوشنویس هم‌درس خود ساخته ...»^۴

با فرض که این میرزا یونس خوشنویس پدر بزرگ میرزابزرگ باشد که از لحاظ زمانی هم درست می‌آید، آن وقت میرزا شعبان جد میرزا کوچک خان خواهد

۱. یوسفدهی، هومن، حکمرانان گیلان در عهد زندیه و قاجاریه، رشت، گیلان، ۱۳۸۲ش، ص ۳۷-۳۸، ۱۱۲-۱۱۵؛ سرتیپ‌پور، نامها و نامدارهای گیلان، رشت، گیلکان، ۱۳۷۰ش، ص ۵۵۴؛ شایسته، فریدون، نهضت جنگل از آغاز تا فرجام، رشت، فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۵ش؛ دانشنامه فرهنگ و تمدن گیلان، ۱۱/۷.
۲. مجیدی، عنایت‌الله، مجمل رشوند، ص بیست و نه و پنجاه و چهار.
۳. مجیدی، عنایت‌الله، همان، ص پنجاه و پنج.
۴. رشوند، مجمل رشوند، ج ۲، صفحه چهل و چهار.



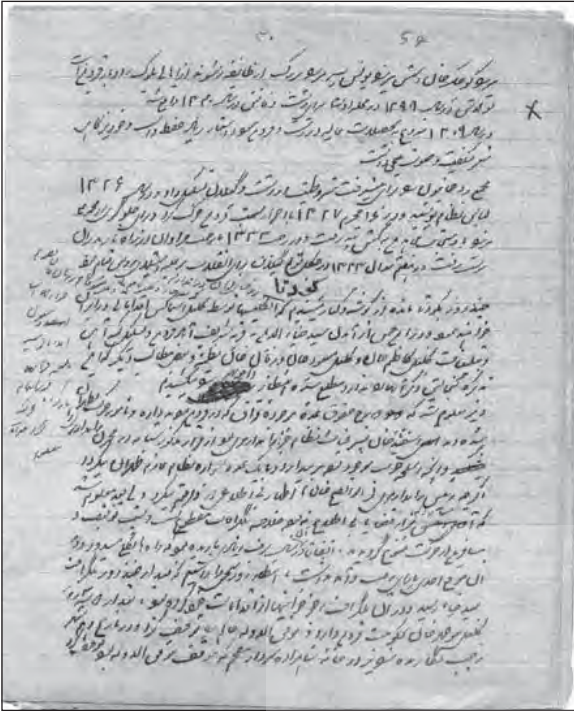
بود و این نکته‌ای است جدید.

و اما این گزارش که ارتباطی دیگر با موضوع مورد بحث برقرار می‌سازد:

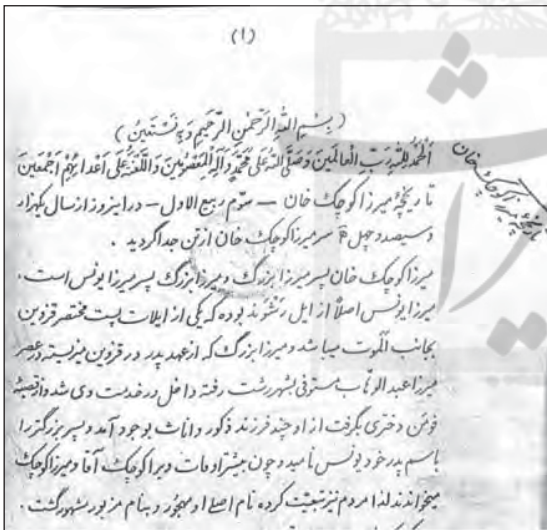
طایفه‌های فانفین رودبار الموت: مشهدی شعبانعلی میرزایی که از طایفه میرزائی است و معتمد قریه فانفین است (در ۱۳۴۱ش).^۱

و این خبر یادآور سخن محمدرحیم خان رشوند است، آنجا که می‌گوید طایفه میرزائی رودبار شهرستان — منسوب به میرزا کوچک خان — از طوایف رشوند است.

امیدوارم این تحقیق مختصر مایه و انگیزه‌ای برای علاقه‌مندان به جست‌وجو در این موضوع تلقی گردد و با جستجو در میان اسناد و اوراق به جا مانده درباره خانواده میرزا کوچک‌خان، اطلاعات دیگری بیابند و در اختیار محققان و مشتاقان بگذارند.



دست‌نویست کتاب من و آزادی، تألیف میرزا حسین خیاط، ص ۳۰



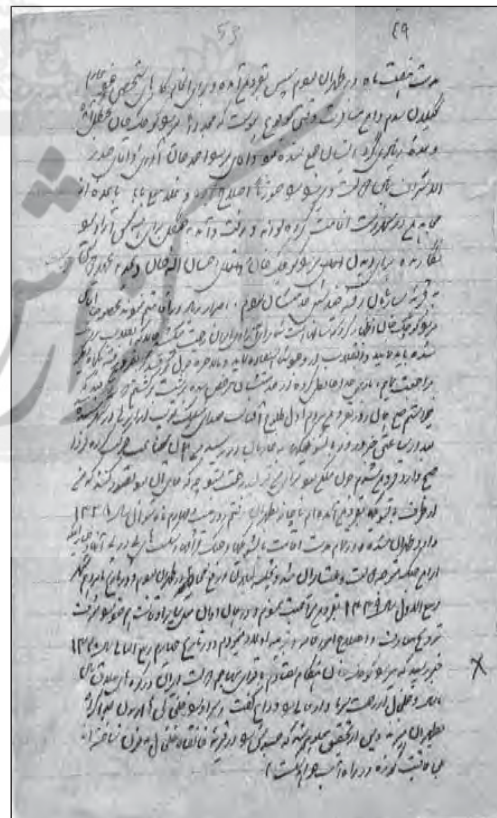
دست‌نویست کتاب تاریخچه میرزا کوچک خان، تألیف بحر العلوم،

نسخه خطی کتابخانه مجلس، ش ۱۵۵۱۵، ص ۱

۱. زندی، محمدباقر، «جغرافیای تاریخی رودبار الموت قزوین»،

پایان‌نامه فوق لیسانس دانشکده الهیات معارف اسلامی،

۱۳۵۳ش، ص ۲۶۵.



دست‌نویست کتاب من و آزادی، تألیف میرزا حسین خیاط، ص ۲۹

گذری بر سیر تحول سکه

در سه سده نخست دوره اسلامی

مهبانو علیزاده

در میان انواع مختلف منابع مهم برای شناخت پیشینه تاریخی یک فرهنگ، سکه به عنوان سندی برجای مانده از پیشینیان در شمار مهم‌ترین این دست منابع مستند شناخته شده است؛ این سند پرارزش به روشن شدن تاریخ و سیر تمدن در گذشته کمکی شایان می‌کند. میزان ارزش تحقیق و سندیت سکه، آن را از منابع ارزشمند و قابل استناد مورخ و پژوهشگر برای نیل به نتیجه قطعی می‌سازد. طرح، نقش، قطع و حالت ضرب سکه در هر زمان فارغ از جنبه‌های هنری، بیانگر شکل و شیوه حکومتی زمان و دوره مورد مطالعه و نشان‌دهنده بخشی از حیات فرهنگی - تاریخی آن است. برای مثال سکه‌های عرب - ساسانی و سکه‌های اسپهبدان طبرستان و حکام عرب ایران در صدر اسلام بهترین نمونه از وضع اجتماعی و سیاسی و مذهبی آن زمان هستند.^۱

در مطالعه حاضر تلاش شده است تا با بهره‌گیری از آثار متقدم و متأخر، در سطحی بسیط، به چگونگی شکل‌گیری مفهوم ضرب سکه در سده‌های نخست اسلامی و برشماری برخی از این سکه‌ها پرداخته شود. بی‌گمان از این رهگذر ناگزیر از نگاهی تاریخی به دوره‌های گوناگون بنی‌امیه (حک: ۴۰-۱۳۲ق) و بخش آغازین بنی‌عباس (حک: ۱۳۲ق به بعد) خواهیم بود.

در مقدمه ابن خلدون، ضمن بررسی نام کلی سکه چنین آمده که سکه، مهر بر دینارها و دراهم بوده است؛ این مهر تکه‌ای آهنین بوده که بر روی آن نقوش و کلماتی معکوس تعبیه می‌شده که با نقر آن بر فلز همان نقش و نگار برعکس منعکس می‌شد. این معنای خاص سکه رفته‌رفته تغییری مفهومی یافت و در عرف و اصطلاح دولتها دارای معنای عام و دربرگیرنده نامی برای تمامی نقود گشت.^۲

پیش از ظهور اسلام، با توجه به قرارگیری جغرافیایی و حکومتی شبه‌جزیره عربستان میان دو قدرت بزرگ آن زمان، یعنی ایران و بیزانس، مبادلات مردمی با استفاده از سکه‌های ساسانی و گاه نیز بیزانسی صورت می‌پذیرفت.

بر روی این دست سکه‌های غیرعرب صورت پادشاهان، دژ، حیوان و دیگر تصاویر نقش می‌شد. این مسکوکات رایج در عربستان پیش از اسلام در قالب درهم ایرانی (مسکوک ساسانیان) و دینار رومی بود که درهمهای ایرانی به سه نوع معروف «الدرهم الوافیه»؛ درهمهای شش دانگی (الجواز)؛ و درهمهای چهار دانگی که در حجاز پیش از اسلام رایج بود تقسیم می‌شد.^۳ با ظهور اسلام و با پشت سر نهادن دوره صحابه و تابعین پیامبر (ص)، به آرامی و در طی زمان، در ضرب سکه تحولی شگرف روی داد. این تحول در دو مسیر مختلف قابل شناسایی است: نخست آنکه با افول قدرتهای همسایه و نیز افزایش توان مسلمانان، اساساً این امکان به وجود آمد که در خلافت اسلامی سکه به استقبال ضرب شود؛ دوم آنکه تغییراتی در شکل و محتوای سکه به وجود آمد. البته قابل ذکر است که این تحول در مناطق شمالی ایران همچون تپورستان (طبرستان) بسیار دیرتر صورت گرفت. در واقع از آنجا که با انقراض ساسانیان، حکام طبرستان تا مدت‌ها تابع حکومت اعراب نشدند و حتی چند تیره از شاهزادگان ساسانی همچنان به طور مستقل به فرمانروایی خود ادامه دادند، کماکان به ضرب سکه با شیوه پیشین ادامه دادند. از مشهورترین نمونه‌ها، شاخه اول گاوبارگان‌اند که استیلای آنان بر طبرستان از ۲۱ق/ ۶۴۲م آغاز می‌شود و تا ۱۴۴ق/ ۷۶۱م ادامه می‌یابد. نسب این خاندان به جاماسب، فرزند پیروز شهریار ساسانی می‌رسد. گیل مشهور به گاوباره، سرسلسله گاوبارگان بود و فرزند ارشد او، دابویه پس از پدر به فرمانروایی طبرستان منسوب شد که فرزندان وی شاخه اول گاوبارگان‌اند. اسپهبد فرخان^۴ فرزند دابویه اولین فرمانروا از این خاندان است که به رسم ساسانیان سکه زده است.^۵ بر روی سکه‌ای که به نام او ضرب شده، چهره‌اش مزین به تاج شاهنشاهی با دو پر شاهین بر سر است؛ و بر گوش گوشواره و بر شانه ماه و ستاره دارد. پشت سر او عبارت ساسانی «فره‌افزود» دیده می‌شود. مانند سکه‌های خسرو پرویز، در حاشیه راست

۱. جعفری مذهب، ۱۰۰-۱۰۲؛ ملکزاده بیانی، ۵۷، ۶۲.

۲. ابن خلدون، ۴۹۸/۱-۴۹۹.

۳. امام شوشتری، تاریخ، ۶۶.

۴. ترابی طباطبایی، ۸-۱۴.

۵. اعظمی سنگسری، ۵۲.



تغییر نقش هراکلیوس به خلیفه است که در آن، تصویر خلیفه به شکل ایستاده با شمشیر (البته با حذف صلیب) در وسط سکه دیده می‌شود.

ضرب سکه‌های موسوم به عرب - ساسانی^۳ در سالهای ۳۰-۸۰ق / ۶۵۰-۷۰۰م در سرزمینهای اسلامی رایج شد. شاخصه‌های اصلی این نوع سکه عبارت بودند از وجود چهره پادشاه بر روی سکه و نوشته‌ای در مقابل آن همچنین نقش آتشدان و دو نگهبان در طرفین محل و تاریخ ضرب به خط پهلوی و در نهایت افزودن عباراتی عربی همچون «بسم‌الله» و «لله‌الحمد» است.^۴

در سخن از این شیوه، به ضرب سکه‌هایی به طور همزمان در ۵۴ق و به نام عبدالرحمن بن زیاد در ارجان و برم قباد می‌توان اشاره کرد. نام وی به خط پهلوی بر روی سکه‌های عرب - ساسانی و یا نقش نیمرخ خسرو پرویز با تاجی بر سر، درون یک دایره و یک نمى دایره آمده است. از شاخصه‌های این سکه می‌توان به نشانی هلال ماه و ستاره درون دایره در مقابل تاج، نام حاکم به خط پهلوی و در کنار تصویر خسرو، جمله «بسم‌الله» به خط کوفی بر حاشیه سکه، واژه پهلوی abzud به معنی «برکت» و «افزوده شده» و علامت ماه و ستاره بر روی موقعیتهای ساعت ۳، ۶، ۹ اشاره کرد. در پشت این سکه‌ها، درون سه دایره متداخل، آتشدانی قرار دارد که دو نفر ملازم در دو سوی آن ایستاده‌اند. در سمت راست درون دایره مرکزی نام محل ضرب و در سمت چپ تاریخ ضرب سکه به خط پهلوی نقش شده است. ادامه ضرب این سکه‌ها در ارجان در ۵۶ق و برم قباد در ۵۸ق با نام حکم بن ابی العاص نیز صورت گرفته است. بر اساس این سکه‌هاست که می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به محدوده محل ضرب این سکه‌ها، قلمرو حکومتی این حاکمان اموی تا اردطاب (مارون) تا کرانه‌های شرقی رود کرخه بوده است.^۵

با گذار از این مصادیق، باید گفت ادامه روند یادشده در بالا مبنی بر برخی تغییرات به آهستگی، به تغییر خط پهلوی به عربی انجامید. اما از مهم‌ترین موضوعات در دوره

سکه عبارتی دیگر را ضرب کرده که حاکی از فراوانی و آبادانی است. در مقابل آن به خط پهلوی کلماتی نوشته شده به معنی «ضرب نو» یا «تاریخ نو». در پشت این سکه آتش مقدس بر آتشدان شعله‌ور است و در دو سوی آن دو موبد ایستاده‌اند و جای ضرب آن تپورستان است. تاریخ سکه طبرستانی است که با کشته شدن یزدگرد آغاز می‌شود و ابتدای آن برابر ۶۵۲م مطابق با ۳۲ق و ۲۱ یزدگردی است. اسپهبد دازمهر (حک ۱۰۹-۱۲۲ق/ ۷۲۷-۷۴۰م)، فرزند و جانشین اسپهبد فرخان نیز به رسم ساسانیان سکه زد. سکه‌های طبرستان از این دودمان و حکام خلفا^۱ که بعدها به حکومت رسیده‌اند از سیم، و به نیم‌درمی مشهور است؛ اما در حقیقت چهاردانگ درهم ساسانی است. اندازه قطر آن هم کمتر از سکه‌های ساسانی است. پس از اسپهبد فرخان، از حاکم بعدی، یعنی خورشید، در سالهای ۹۰، ۹۱ و ۹۴ق سکه‌های بسیاری ضرب شده است که جز نام و تاریخ ضرب، در دیگر موارد با سکه‌های پدر و نیایش تفاوتی ندارند. به هر حال نباید از یاد برد که این سکه‌ها همه اگرچه دارای شاخصه‌های سکه‌های اسلامی نیستند، اما از نظر تاریخی در محدوده پژوهش حاضر قرار دارند.

دوره خلفای راشدین

پس از وفات پیامبر اسلام، از آن رو که دوره خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳ق / ۶۳۲-۶۳۴م) چندان نیابید، تغییر خاصی در مراحل تهیه و سپس ضرب سکه روی نداد. اما در زمان عمر بن خطاب، خلیفه دوم (۱۳-۲۳ق / ۶۳۴-۶۴۴م)، که باید آن را زمان فتوح اسلامی نامید، پس از فتح مدائن (در عراق کنونی)، عملاً ضربخانه ساسانیان با همه ادوات و قالبهای آن به دست مسلمانان افتاد و بدین ترتیب ضرب سکه توسط خلافت مرکزی امکان یافت؛ اما در آغاز شاخصه‌های ساسانی سکه‌ها تغییر نکرد. در این زمان برخی حکام عرب در محدوده منطقه‌ای خود به نقر نام شاه به خط کوفی و حمد و ثنای پروردگار بر سکه‌های ساسانی اکتفا می‌کردند که این نوع مسکوک به سکه عرب - ساسانی اشتهار یافت.^۲ البته نباید از یاد برد که طرح مسکوکات بیزانسی با حروف لاتین و طرح صلیب در پشت سکه نیز تقریباً همزمان با سکه‌های عربی ساسانی مسیر تغییرات خود را طی نمود. چنانکه نمونه معروف آن

۱. ترابی طباطبایی، ۱۹-۲۶.

۲. نک: حقیقت، ۱۹۵.

۳. قزاز، ۱۰۳-۱۰۵.

۴. براون، ۱۹۶.

۵. نیستانی، ۸۳-۸۷.

اموی عدم نظارت حکومت مرکزی بر ضرب مسکوکات بود که اسباب بروز تقلب در آنها را فراهم آورد و ضرب این سکه‌های مقلوب با برخی نامهای مصطلح تاریخی همچون «المفرغه»^۱ و «الزیوف»^۲ به مثابه رواج این دغلكاریها رواج یافت. بر پایه همین قلب در ضرب عبدالملک اموی به حجاج بن یوسف ثقفی فرمان داد درهمهایی را سکه زند و مسکوکهای سره را از ناسره باز شناسند. کار مهم حجاج آن بود که در دور دایره وسط، ترکیب جملات «بسم الله لا اله الا الله وحده لا شریک له» را افزود. این واقعه در ۷۴ق یا به نقلی در ۷۵ق رخ داد.^۳

دینار و درهم به شکل مدور، در یک روی آن نام خدا و بر روی دیگر تاریخ و نام خلیفه بود. در این دوره هنوز صورت شاه را مانند خسرو دوم و یا یزدگرد سوم در سکه‌ها مشاهده می‌کنیم. در پشت سکه مانند گذشته یک آتشدان دیده می‌شود؛ نام ضرب کننده مثلاً معاویه، زیاد بن ابیه و عبدالله بن حازم به خط پهلوی ذکر شده است. تنها حجاج بر روی سکه‌ای از این نوع نام خود را به خط کوفی ضرب کرد. ذکر محل ضرب سکه همیشه به پهلوی بود. مکانهای ضرب آنها ابرشهر، اذربایجان، بیشاپور، یزد، مرو و شهرهای دیگر بوده است. تاریخ ضرب این سکه‌ها نیز با سه نظام گاهشماری متفاوت صورت می‌گرفت، یعنی نظم گاهشماری بر اساس سال جلوس یزدگرد سوم، سال مرگ یزدگرد سوم، و گاهشماری هجری قمری که غالباً مشترکاً به کار برده می‌شد. در میان مورخان نسبت به زمان دقیق ضرب نخستین سکه‌های عربی این اختلاف هست. مقریزی نخستین کسی است که ضرب نخستین سکه‌های عربی را به معاویه نسبت می‌دهد و در ادامه به تصویر مردی با شمشیر بر روی دینارهای ضرب شده توسط معاویه، اشاره می‌کند. برخی سخنان مقریزی را درست ندانسته‌اند.^۴ در این میان بلاذری که اثر خود، فتوح البلدان را پیش از مقریزی نگاشته، از بزرگ‌ترین مورخان متقدم مانند واقدی،^۵ مدائنی،^۶ سفیان بن عیینه و ابن ابی الزناد نقل کرده است که عبدالملک بن مروان (حک: ۶۵-۸۶ق / ۶۸۵-۷۰۵م) برای اول بار به ضرب دینار اقدام کرد. این سکه به سبب ضرب شدن در دمشق، به الدمشقیه معروف بود. طبری، ابن اثیر و دمیری تاریخ ضرب دینار اسلامی را ۷۶ق ذکر کرده‌اند. اما ظاهراً فکر ضرب دینار از ۷۴ق ذهن عبدالملک را به خود معطوف

داشته که در ۷۶ق آن را عملی کرده است. در زمان خلافت او در سرزمینهای مختلف حکام اقدام به ضرب سکه کردند که یکی از مهم‌ترین آنها مربوط به عبدالله بن زبیر است که بر روی آن عبارت: «عبدالله امیر ای وُرُوشنیگان amīr ī wurrōyišnīgān (امیرالمؤمنین)» و نمونه دوم آن توسط یکی از بزرگان خوارج قطری بن فجاهه^۷ است: «قطری امیر ای وُرُوشنیگان»^۸. اطلاعات سکه اخیر را ای. واکر در فهرست سکه‌های اسلامی عرب - ساسانی در موزه بریتانیا به چاپ رسانده است.^۹

بر روی سکه‌ای که محل کشف آن را ایذه دانسته‌اند، شعاری همچون شعار دینار و درهم اموی با تاریخ ۷۰ق وجود دارد با این مضمون: «لا اله الا الله، وحده لا شریک له.» در مورد این سکه نمی‌توان با قطعیت اظهار نظر کرد.^۹ کهن‌ترین سکه مکشوفه‌ای که پژوهشگران در مورد قدمت آن متفق‌القول اند، متعلق به ۷۷ق است. روی سکه برخی از حروف لاتینی دیده می‌شود که مخلوطی از طراز اسلامی و رومی است. بر روی این سکه که ظاهراً در موزه سکه در عراق موجود بوده است، شعار «لا اله الا الله وحده لا شریک له» در وسط سکه، دور آن جمله «محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله» دیده می‌شود. در پشت سکه «الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد» و دور آن «بسم الله ضرب هذا الدینار فی سنة سبع و سبعین» نقش بسته است. در این سکه تأثیر خط لاتینی به روشنی هویدا است. به نظر می‌رسد این

۱. حلقه‌ای که اطراف آن بسته و درون آن خالی است و اصطلاحاً

اشاره به خالی بودن از اصالت است (المنجد، ذیل واژه؛ نیز نک:

امام شوشتری، تاریخ، ۶۷).

۲. نقلی و مردود (المنجد، ذیل واژه؛ امام شوشتری، تاریخ، ۶۷).

۳. کرملی بغدادی، ۳۴-۳۵؛ دیانت، ۷۳.

۴. دیانت، ۷۳؛ مقریزی، ۶۴-۶۵.

۵. محمد بن عمر (۷۴۷-۸۲۲م) صاحب کتاب المغازی.

۶. علی بن محمد (۷۵۲-۸۳۹م) مورخ و ادیب صاحب کتاب السیره النبویه.

۷. سکه‌های او طراز عرب ساسانی دارد. (با تاریخ ۷۲-۷۳ق) که در اردشیر خره، بیشاپور و جاهای دیگر ضرب شده است (عقیلی،

۳۰۴-۳۰۵).

۸. واکر، ۸۱-۱۱۲.

۹. امام شوشتری، ۳۷۸.



سکه را باید نخستین گام مهم در تعریب سکه‌های پیش از اسلام دانست. از همین سال به بعد ضرب دینار بر طبق طراز اسلامی بدون حروف لاتینی آغاز شد و شاخص قابل بیان آن که تقریباً در تمامی سکه‌های دوره اموی یکسان است، وجود سوره اخلاص است.

در این دوره که باید آن را دوره ابتدایی ضرب سکه از سوی مسلمانان دانست. هنوز نشانه‌های فراوانی از تأثیر ساسانیان و خط ایشان در این مسکوکات دیده می‌شود. سکه‌های نقره در سالهای نخست حکومت امویان از نظر وزن با سکه‌های قدیمی ساسانی برابرند.

یکی از مهم‌ترین تغییراتی که در نقوش سکه‌ها رخ داد، شمایل‌شکنی است، بدین معنا که با توجه به تحریم صورت‌سازی از موجودات زنده در اندیشه و قوانین اسلامی،^۱ تحولی شگرف در ضرب سکه‌های اسلامی بروز یافت. در واقع با حذف تصویر از روی سکه،^۲ به جای آن عبارت و شعارهایی دینی تمامی سطوح سکه بجز حاشیه را (برای ضبط تاریخ و ذکر محل ضرب) در بر گرفت که باز هم به طور طبیعی اصلی‌ترین و پربسامدترین این شعارها، «لا اله الا الله» بود.

با این شیوه قدیم‌ترین سکه مربوط به سال ۷۸ق در شهر ارمینیه (تقریباً ارمنستان امروزی) است که می‌توان آن را نمونه کاملی از سکه عربی دانست. در این سکه اگرچه تمامی جملات آن با نمونه یاد شده در بالا (سکه مربوط به سال ۷۷ق) یکی است،^۳ اما در این سکه هیچ‌یک از شاخصه‌های صوری و محتوایی مسکوکات ساسانی و بیزانسی وجود ندارد. تنها اختلاف در جملات این سکه با نمونه بالا در قسمت حاشیه (دور مرکز) پشت سکه است که چنین نقر شده است: «بسم الله ضرب هذا الدرهم (در نمونه پیش: دینار) بarmينية في سنة ثمان و سبعين».

نمونه سکه‌هایی یافت شده در بصره، کوفه، دشت میسان، با همان شاخصه‌های بالا مربوط به سالهای ۷۹-۸۳ق و با کمی تأخیر در موصل (از سال ۸۲ق)، همه مربوط به دوره عبدالملک است که پس از آن، این روند از حدود ۱۰۰ق شکلی دیگر می‌یابد.

مهم‌ترین رخداد در این زمان، دستور عبدالملک به حجاج بن یوسف ثقفی برای ایجاد جنبشی در ضرب سکه بود برای دوری از غش در سکه‌های مقلوب، در واقع این موضوع ارتباط تنگاتنگی با بنای شهر واسط دارد.

حجاج پس از بنای این شهر بین سالهای ۷۵ تا ۸۶ق،^۴ ضرابخانه‌ای هم در آن بنا نهاد که در آنجا به ضرب سکه پرداخت و عملاً سبب شد تا به نوعی مسیر یکسان‌سازی و یکدست‌سازی در ضرب سکه پیموده شود. اما همه این سکه‌ها همان وزن سکه‌های زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز را داشتند تا اینکه عمر بن هبیره، والی عراق در زمان خلافت یزید بن عبدالعزیز (حک ۱۰۱-۱۰۵ق)، درهم را با وزن شش دانگ به ضرب رسانید. پس از این هبیره، ولایت عراق به خالد رسید و او در ۱۰۶ق وزن درهم‌ها را در هفت دانگ تثبیت کرد. سپس یوسف بن عمر ثقفی سکه‌ها را کوچک‌تر کرد و وزن آن را شش دانگ کرد. از نظر وزن این سه نوع سکه از معتبرترین مسکوکات دوره اموی به حساب می‌آید که در بعضی از آنها شکل شتر، اسب، فیل، خرگوش، درخت ماه و ستاره دیده می‌شود.^۵ از این زمان یعنی حدود سال ۱۰۰ق حرکتی قابل توجه صورت گرفت و آن افزایش نام امیر یا حاکم بر روی سکه است. در پشت سکه‌ای از کوفه، مضراب به سال ۱۰۰ق این جمله دیده می‌شود: «بامر الامیر عبدالحمید بالوفا و العدل». این سکه امروزه در موزه استانبول نگهداری می‌شود.^۶ پس از آن دست کم جمله «امرالله بالوفا و العدل» در بسیاری نمونه سکه‌ها دیده می‌شود.

ادامه این روند در موصل قابل پی‌جویی است که به ربع نخست سده سوم هجری مربوط می‌شود و در آن نمونه جملاتی با نام امر به ضرب آمده است؛ مانند «بسم الله امر الامیر یحیی بن یحیی بالموصل» یا «امر الولید بن تلید بالموصل» که این ولید بن تلید در ۱۱۴-۱۲۱ق حاکم موصل بوده است. در زمان ولید اشکال هندسی به متن سکه وارد گشت و نمونه‌هایی از مربع یا مربع متداخل با

۱. تنها برای نمونه‌ای از قرآن کریم می‌توان به آیات الهی درباره ساخت گوساله سامری از سوی بنی اسرائیل و نهی قرآن از این امر اشاره کرد.

۲. کرملی بغدادی، ۴۳.

۳. برای دیناری ضرب ۷۷ق و درهم ضرب ۷۹ق در مرو، زمان عبدالملک مروان نک: *Ancient, Islamic...*, pl. 22, no. 3.

۴. بحشل، تاریخ واسط، ص ۳۷-۴۰.

۵. دیانت، ۷۸-۷۹؛ قزاز، ۱۰۱.

۶. جیوری، سید کامل سلمان، «المسکوکات الکوفیه»، الذخائر، شماره ۱، سال ۲۰۰۰، ص ۲۱۸.

دوره‌ها، به کار گرفتن عبارات مذهبی به صورت بخش ثابتی از نقشها باقی ماند و این سبک در میان طاهریان، صفاریان و سامانیان نیز همچنان بر جای ماند.^۱

ضرب سکه در دوره‌های پسین نیز همچنان با همان سبک و سیاق بدون تغییری چشمگیر تداوم یافت تا آنکه در سال ۳۳۴ق بغداد، پایتخت عباسیان به دست خاندان ایرانی تبار آل بویه افتاد و مسیر تاریخ و به تبع آن مسیر ضرب سکه نیز دستخوش تغییرات جدی گشت.^۲

منابع:

ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۲ش.

اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میر احمدی، تهران، ۱۳۶۹ش.

اشپولر و دیگران، سلسله‌های متقارن در ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۸۴ش.

اعظمی سنگسری، چراغعلی، «فریم پایگاه اسپهبدان باوندی کجاست؟»، انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲ش، ش ۱۵، س ۱۲.

امام شوشتری، محمدعلی، تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی، تهران، ۱۳۳۹ش.

_____، «یک سکه نادرالوجود»، ارمغان، ۱۳۴۱ش، ش ۶.

ترابی طباطبایی، سید جمال و منصوره وثیق، سکه‌های اسلامی ایران از حمله عرب تا حمله مغول، تبریز، ۱۳۷۲ش.

جبوری، سید کامل سلمان، «المسکوکات الکوفیه»، الذخائر، ش ۱، س ۲۰۰۰، ص ۲۱۸.

جعفری‌مذهب، محسن، «سکه‌شناسی و تصحیح متون»، آینه میراث، ۱۳۸۷ش، ش ۳، س ۶.

جمالزاده، محمدعلی، تاریخ روابط روس و ایران، تهران، ۱۳۸۴ش.

حسینی، محمدباقر، «دراسة احصائیه للشعارات علی النقود فی العصر الاسلامی»، المسکوکات، ۱۹۷۵م، ش ۶.

حقیقت، عبدالرفیع، «تأثیر ایرانیان در تأسیس و اداره دیوان اسلامی و مبدأ تاریخ و سکه»، گوهر، ۱۳۵۴ش، ش ۳، س ۳.

درویش البکری، مهتاب، «نفائس من الدراهم العباسیه فی

المتحف العراقی»، المسکوکات، ۱۹۷۵م، ش ۶. دیانت، ابوالحسن، فرهنگ تاریخی سنجشها و ارزشها، تبریز، ۱۳۶۷ش.

قزاز، وداد، «درهم اموی علی طراز ساسانی»، المسکوکات، ۱۹۷۴م، ش ۵.

عقیلی، عبدالله، دارالضربهای ایران در دوره اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ش.

قوچانی، عبدالله، «سکه‌های خفاف»، باستانشناسی و تاریخ، ۱۳۷۷ش، ش ۱، س ۱۳.

قیسی، ناهضف عبدالرزاق، النقود فی العراق، بغداد، ۲۰۰۲م.

کرملی بغدادی، ماری، النقود العربیه و علم النمیات، بیروت، ۱۹۳۹م.

مقریزی، تقی‌الدین احمد، النقودالاسلامیه، نجف، ۱۳۸۷ق.

ملکزاده بیانی، «تاریخ سکه در اسلام»، معارف اسلامی، ۱۳۵۲ش، ش ۱۰.

_____، «نقش سکه در تاریخ»، دانشکده ادبیات، ۱۳۳۹ش، ش ۳، س ۷.

نیستانی، جواد، «سکه‌های ارجان برم قباد و نادرستی روایات تاریخی»، تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۲ش، ش ۱-۲، س ۱۰.

Allen, John, "Coinage in the Islamic Period", A Survey..., Tehran, 1968.

Ancient, Islamic, English and Foreign Coins, Banknotes and Bonds, London, 1988.

Brown, H. M., "coin", The Arts of Persia, ed. R.W. Ferrier, Tehran, 1995.

Coins of the Islamic World, Zurich, 1989.

Coins of the Islamic World, 7, 35, 36, 38, 39.

Muhammad Abu-L-Faraj al-Ush, The Silver Hoard of Damascus, 1972.

Walker, A., Catalogue of the Mohammadan coins in the British Nusiem Arab Sassanian coins, London, 1976, p. 81-112.

۱. ملکزاده بیانی، «تاریخ سکه در اسلام»، ۴۰؛ اشپولر، ۲۵۳؛ اشپولر

و دیگران، ۷۶-۷۹.

۲. آلن، ۲۶۷۴/۴.

دستنویسی اصیل از تاج التراجم

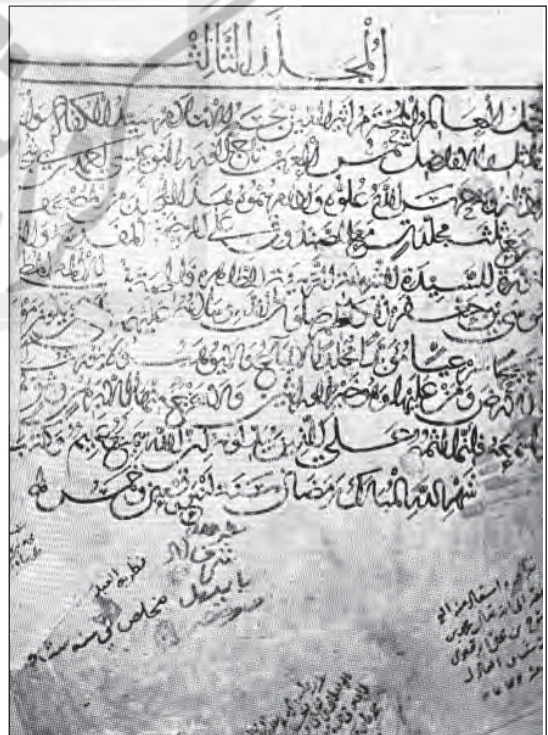
سید محمد عمادی حائری*

یک. در کتابخانه آستانه حضرت فاطمه معصومه(س) در قم، دو مجلد از دستنویس نفیس تفسیری کهن به فارسی نگهداری می‌شود (به شماره ۳۹۲ نسخ خطی). این دو مجلد — که مجموعاً ۴۳۴ برگ از آنها باقی مانده و برخی برگهای آنها نیز فرسوده و پاره شده است — جلد دوم و سوم از یک تفسیر چهار جلدی است، همانند برخی دیگر از مصاحف و تفاسیر که در چهار مجلد (هر جلد شامل نیمی از هفت سبب قرآن) تقسیم‌بندی شده‌اند.^۱ بنابر آنچه در وقفنامه آغاز مجلد سوم (المجلد الثالث) آمده، «اثیرالدین نجم‌الاسلام ... تاج‌الوزراء ابوعلی احمد بن ابی‌شجاع ... روذ نازویه» این مجلد را با سه جلد دیگر از این مصحف همراه با صندوق در «رمضان سنة اربع و تسعين و خمسمائة» (سال ۵۹۴ ق) بر روضه مقدسه «السيدة الشريفة الرضية الطاهرة فاطمة بنت الامام المطهر ... موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله و سلامه علیهما» وقف کرده است (نک: تصویر ۱).^۲

این تفسیر — و طبعاً تألیف آن — از قرن ششم جدیدتر نیست. برای اولین و آخرین بار، محمدتقی دانش‌پژوه این دو مجلد بازمانده را در فهرست نسخ خطی کتابخانه آستانه مقدسه قم معرفی کرد (دانش‌پژوه ۱۳۵۵: ۹۰-۹۱)، تصویر صفحه‌ای از متن تفسیر و وقفنامه آغاز مجلد سوم را به چاپ رساند (همان: تصاویر ش [۳۱۵] و [۳۱۶] در پایان فهرست، که در اصل بدون شماره است) و درباره این تفسیر و اهمیت آن نوشت:

تفسیر قرآن به فارسی کهن با ترجمه آیات زیر سطور و یا تفسیر در برخی از آنها و آوردن قصه‌ها و داستانها و جای نزول سوره‌ها و شماره‌های آیتها و کلمه‌ها و حرفها و خواص سوره‌ها پس از عنوان «ترجمة سورة ...» پیش از هر یک از آنها. من آن را با تاج التراجم و بصائر یمنی و تفسیر سوراآبادی و گزیده آن — نسخه مزار شیخ جام — و لطائف‌العرفان درواجکی و ینابیع‌العلوم اندخودی سنجیدم، هیچ یک از اینها نیست و تفسیر نسفی هم نباید باشد. از ابوالفتوح رازی هم نخواهد بود. از رهگذر زبان فارسی بسیار ارزنده است و همین اندازه هم که مانده باید نشر شود تا دیگر بیشتر از این آسیب نبیند (همان: ۹۰).

دو. نوشته دانش‌پژوه موجب شد که تا کنون این دستنویس به عنوان تفسیری قدیمی و ارزشمند که از عنوان آن و مؤلفش چیزی نمی‌دانیم، تلقی شود. چند سالی پیش از این، نگارنده برای رؤیت دو مجلد این تفسیر به کتابخانه آستانه قم مراجعه کرد؛ اما مسئولان وقت کتابخانه با اشاره به اینکه این نسخه نفیس در دست مرمت است از در اختیار نهادن تصویر دستنویس — و حتی نشان دادن نسخه در حال مرمت — خودداری کردند و یادآور شدند که خود آن را در دست تصحیح و توضیح و انتشار دارند. از همین رو، نگارنده در رساله‌ای که آن هنگام در آغاز کار تألیف آن بود، تنها اشاره‌ای گذرا به این نسخه



تصویر ۱. وقفنامه آغاز مجلد سوم دستنویس

* پژوهشگر متون و مصحح، عضو گروه متن‌شناسی مرکز پژوهشی میراث مکتوب E-mail: M.EmadiHaeri@gmail.com
۱. درباره تقسیم‌بندی مصاحف و تفاسیر قرآنی و مخصوصاً تقسیم‌بندی چهارپاره، نک: عمادی حائری ۱۳۸۹: ۸.
۲. وقف نسخه این تفسیر — که گرایشهای آشکار ضد شیعی دارد — در محیط شیعی قم و بر آستانه فاطمه معصومه(س)، خود در خور تأمل است.

با توجه به وقفنامه مذکور، پیداست که تاریخ کتابت



گزارش میراث

للأعاجم ابوالمظفر شاهفوربن طاهر اسفراینی (م ۴۷۱ در طوس) است.

سه. از تفسیر تاج‌التراجم — علی‌رغم قدمت آن — نسخه‌های متعددی برجای مانده که گویای اهمیت و اقبال به آن در سده‌های گذشته است.^۲ تا کنون بخش عمده‌ای از تاج‌التراجم (از آغاز قرآن تا پایان سوره انبیاء) در سه جلد به کوشش نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی تصحیح و منتشر شده است (تهران، ۱۳۷۵ ش) و مطابق شنیده‌ها، در آینده‌ای نه چندان دور دوره کامل این تفسیر — با تصحیح مجدد مجلداتی که پیش از این منتشر شده — از سوی بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی انتشار خواهد یافت. اینک که ماهیت دستنویس کتابخانه آستانه قم کشف شده، نباید از نقش این دستنویس در تصحیح متن تاج‌التراجم و دستیابی به ساختار و ضبطهای اصیل متن اسفراینی غافل بود؛ به ویژه آنکه این نسخه اختلافاتی با دیگر نسخه‌های تاج‌التراجم دارد و در این اختلافات ضبطی اصیل‌تر از ضبط دیگر نسخه‌ها در اختیار می‌گذارد. کاربرد هماهنگ و یکسان صورتهای اصیل‌تر و کهن‌تر پیغامبر، خدای (در برابر «الله»)، مهربان (در برابر «الرحمن») و بخشاینده (در برابر «الرحیم») در این دستنویس (برای نمونه‌ای از کاربرد این واژگان در این دستنویس، نک: تصویر ۲)، در حالی که دستنویسهای دیگر تاج‌التراجم گاه ضبطهای جدیدتر پیغامبر، خداوند (در برابر «الله»)، بخشاینده (در برابر «الرحمن») و مهربان (در برابر «الرحیم») را آورده‌اند (برای نمونه، نک: اسفراینی، تاج‌التراجم، ۱۳۷۱/۳)، از جمله ضبطهای اصیل این دستنویس است. یکی از

۱. درباره نقش استقلال رأی مترجمان و مفسران قدیم قرآن در ارائه ترجمه‌ای مستقل از نخستین ترجمه قرآن به فارسی، نک: عمادی حائری ۱۳۸۹: ۲۵-۲۶، ۲۹، نیز: پی‌نوشت ۶ ص ۳۱-۳۲، که به ذکر نظر مؤلف تاج‌التراجم در باب ترجمه قرآن می‌پردازد.

۲. اسفراینی از تاج‌التراجم در کتاب دیگرش، التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجية عن فرق الیهالکین، نام برده و اهم مطالب دیباچه تاج‌التراجم را با تکمیل و تفصیل از فارسی به عربی برگردانده و در التبصیر درج کرده است (نک: باغستانی ۱۳۸۹: ۱۹-۲۱).

کرد و — بر اساس تصویری که دانش‌پژوه از یک صفحه آن منتشر کرده بود — فقط به سنی‌مذهب بودن مفسر و ترجمه عربی‌گرای او از آیات قرآن توجه داد و آن را از قرن ششم برشمرد (عمادی حائری ۱۳۸۶: ۳۶، پانویشت ۳). اخیراً و در جریان نظارت بر طرحی که به شناسایی دستنویسهای مهم فارسی و عربی می‌پردازد، تصویری از مجلد سوم نسخه خطی این تفسیر به واسطه عکسی که از آن در مرکز احیای میراث اسلامی (قم) محفوظ است (به شماره ۴۳۰۶ نسخ عکسی) در اختیار نگارنده قرار گرفت و فرصتی برای بررسی و شناسایی آن فراهم آمد. در نگاه نخست، چند نکته در باب این تفسیر شایان توجه می‌نمود:

۱. ربط وثیق ترجمه آیات با تفسیری که در ادامه ترجمه آیات آمده که نشان می‌داد مترجم آیات و مؤلف تفسیر یک تن‌اند،

۲. ترجمه تفسیری مفسر از آیات قرآن، بسنده دانستن ترجمه برای تفسیر برخی آیات و عدم تفسیر آنها،

۳. استقلال ترجمه آیات قرآن از نخستین ترجمه کامل قرآن به فارسی (ترجمه آیات در ترجمه تفسیر طبری) که از استقلال رأی مترجم در امر ترجمه قرآن حکایت می‌کرد،^۱

۴. تعلق مفسر به مذهب اهل سنت و صبغه کلامی تفسیر، همراه با گرایشهای ضد شیعی،

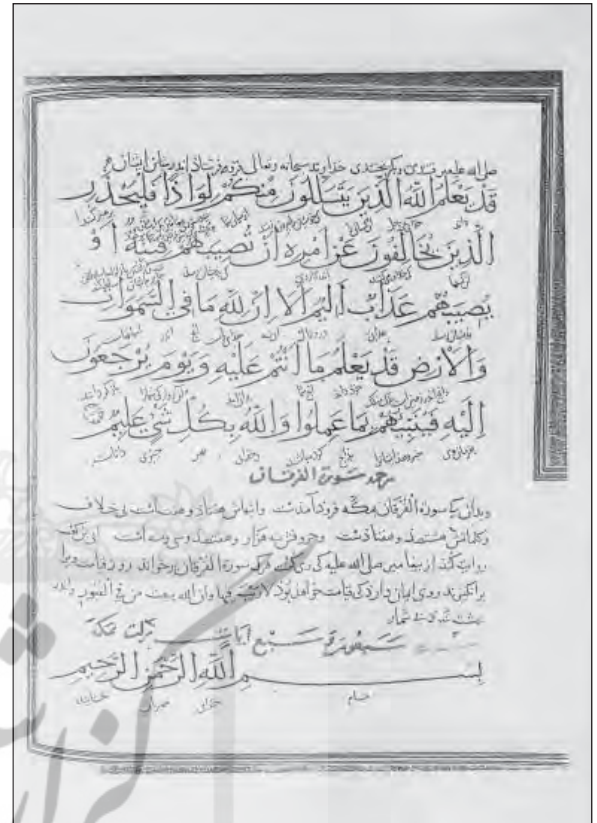
۵. نگاه معتدل صوفیانه و تعلق خاطر مفسر به صوفیان متقدم و نقل گاه به گاه اقوال و و آرا و حکایات آنان،

۶. عربی‌گرایی مترجم و مفسر و کاربرد گسترده واژگان عربی — که مخصوصاً با توجه به قدمت اثر جلب توجه می‌کرد — در کنار استفاده از واژگان قدیم فارسی،

۷. پای‌بندی مفسر به ذکر ویژگیهای هر سوره (مانند شماره آیات هر سوره، مکی و مدنی بودن آنها، ثواب قرائت و ...) در آغاز ترجمه و تفسیر هر سوره.

مجموع این نشانه‌ها — که همگی یادآور ویژگیهای تاج‌التراجم بود — نگارنده را واداشت که در اظهار نظر صریح دانش‌پژوه (مبنی بر یکی نبودن این تفسیر با تاج‌التراجم) تردید کند و شخصاً پاره‌هایی از متن این دستنویس را با تفسیر تاج‌التراجم بسنجد. نتیجه این مقایسه نشان داد که این تفسیر دقیقاً همان تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن

اختصاصات مهم این نسخه آن است که در آغاز ترجمه و تفسیر هر سوره عبارت «ترجمه سوره...» را آورده است، و می‌دانیم که در قرون چهارم و پنجم واژه «ترجمه» معنایی برابر با «تفسیر» در روزگار ما داشته است (نک: آذرنوش ۱۳۷۵: ۵۴-۵۵، ۶۱؛ همو ۱۳۸۲: ۷۱، ستون ۲؛ صادقی ۱۳۸۶: ۳۱۳).



تصویر ۲. صفحه ۱۱۱ از مجلد سوم دستنویس: پایان سوره نور و آغاز سوره فرقان

در دستنویس آستانه قم برخی واژگان فارسی اعراب گذاری شده‌اند، که در این میان قرار دادن ضمه بر روی حرف ماقبل آخر صیغه‌های اول شخص مفرد (برای نمونه، نک: مجلد سوم دستنویس، ص ۲۱۴، س ۳، ۸، ۱۰، ۱۲،

۱۴، ۱۵: بَدَهُمْ، بیامیزم، باشم، کرده‌ام، گنم، برنجانم، توأم، کردم) در خور اعتنا و گویای لهجه کاتب نسخه و یا حتی مصنف تاج‌التراجم (اسفراینی) است. جز اینها، باید به تقسیم‌بندی چهار جلدی تاج‌التراجم در مجلدات دستنویس آستانه قم نیز توجه داشت. ظاهراً تقسیم‌بندی چهار جلدی تاج‌التراجم اصیل و از خود اسفراینی است. اگر چنین باشد، هر طبعی از تاج‌التراجم باید در چهار جلد انتشار یابد و تقسیم‌بندیهای نسخ دیگر باید با این تقسیم‌بندی تطبیق داده شود.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۵ش، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی (ج ۱: ترجمه‌های قرآنی)، تهران.
- همو، ۱۳۸۲ ش، «ترجمه تفسیر طبری»، دانشنامه جهان اسلام، به کوشش غلامعلی حداد عادل، ج ۷، تهران.
- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور، تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، به کوشش نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، تهران، ۱۳۷۵ش.
- باغستانی، اسماعیل، ۱۳۸۹ش، «تفسیر مستطاب: ملاحظاتی در باب تصحیح تفسیر تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم»، خردنامه همشهری، دوره جدید، ش ۵۵، مرداد - شهریور.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۵۵ش، فهرست نسخ خطی کتابخانه آستانه مقدسه قم، قم.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۶ش، «ترجمه تفسیر طبری»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به کوشش اسماعیل سعادت، ج ۲، تهران.
- عمادی حائری، سید محمد، ۱۳۸۶ش، قرآن فارسی کهن: تاریخ، تحریرها، تحلیل، تهران.
- همو، ۱۳۸۹ش، «کهن‌ترین نسخه مترجم قرآن: تحلیل متن، بررسی دستنویس، زیبایی‌شناسی هنر قدسی»، آینه میراث، ضمیمه ۱۹.

